

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال هشتم (۱۳۸۶)، شماره ۱۵

جلوه‌هایی از فرهنگ ایرانی در وصف یاران ابونواس*

مریم اکبری موسی آبادی^۱

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات عربی

دکتر منصوره زرکوب^۲

استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

ابونواس، شاعر ایرانی الاصل، از شعرای بنام عصر عباسی است. در دیوانش می‌توان آمیزه‌ای از فرهنگ عصر او، به ویژه فرهنگ ایرانی را مشاهده کرد و آن را سندی مؤثق از تاریخ و فرهنگ ایران زمین دانست که در قرن دوم هجری تألیف شده است. این امر در شعرهای باده‌گساری شاعر مشهودتر است؛ چراکه سراینده مجال آن را یافته است تا از قیودی که موضوعاتی چون مدح خلفا برایش به همراه داشته‌های یافته، میدان را برای تاختن اسب سرکش قلمش مهیا ببیند. ابونواس در اشعار خود بارها بر سنتهای کهن عربی شوریده و به ایرانیت خود مباهات کرده است.

در ویژگی‌هایی که برای منادمان یاران می‌خواه‌اش برمی‌شمرد جلوه‌هایی از فرهنگ نژاد آریایی را به وضوح می‌توان دید. آزادگی، راستی، خضوع و دانایی از مهمترین ویژگی‌های یاران اوست.

کلیدواژه: ابونواس، یاران باده‌گساری، آزادگی، راستی، فروتنی

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۶/۱۲/۲۲

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۹/۱۹

۲ - نشانی پست الکترونیکی: maryam_akbarim@yahoo.com

۱ - نشانی پست الکترونیکی: zarkoobm@yahoo.com

مقدمه

ابونواس یکی از بزرگترین چهره‌های شعر عربی است. شاعر ایرانی الاصلی که در سدهٔ دوم هجری هر چند در محیطی عربی می‌زیست، اما حاکمیت فرهنگ ایرانی در آن زمان را هرگز کتمان نکرده است؛ همو که قریحه ادبی خود را در جهت مبارزه با سنت‌های جاهلی به کار گرفته، باده‌سراییی را وسیله‌ای در جهت ترویج فرهنگ و تمدن ایرانی قرار داد. تاریخ ایران اذعان دارد که می‌و میگساری نه تنها با پادشاهان ایران زمین الفتی دیرینه دارد، حتی پیدایش شراب نیز به جمشید پادشاه ایرانی منسوب است. (رک: معین، ۱/۱۳۳۸، ۴۳۳ تا ۴۴۸)

این مقاله ضمن بررسی شعر بادهٔ ابونواس، که صرفاً به عنوان یک مکتب هنری و از زاویهٔ ادبی صورت گرفته، در صدد است جلوه‌هایی از دین و فرهنگ ایرانی زمان شاعر را در یکی از بخشهای خمریات وی یعنی یاران باده‌گساری او، هر چند کوتاه به نمایش گذاشته، شاعر را با نگاهی صرفاً ایرانی معرفی نماید.

این پژوهش، حاصل تأمل و کنکاش در الفاظ و معانی‌ای است که از نگاه سطحی و توری گونه پنهان می‌ماند. ابیات و قصایدی در ضمن تحقیق به عنوان شواهد کار معرفی می‌شود و آنگاه نکته‌های قابل تأمل در چارچوب استناد، تشریح و کالبد شکافی می‌شود.

مقاله حاضر تنها گامی کوچک در شناساندن شاعری از تبار ایرانیان است؛ با امید به اینکه این دست از موضوعات ادبی در آینده توسط محققان با ذوق بیش از پیش مورد بررسی و بازشناسی قرار گیرد.

نگاهی اجمالی به زندگی ابونواس

ابونواس حسن بن هانی (ح ۱۴۰-۱۹۸ق / ۷۵۷-۸۱۴م) شاعر بلند آوازهٔ عصر عباسی اوّل است. او از جانب مادر و شاید هم پدر ایرانی بوده است. «هویت پدرش بر عده‌ای از راویان مبهم است؛ آنجا که او را به قبیلهٔ حکم بن جراح از عشیره یمنی بنی

سعد منتسب می‌یابند و اینکه کنیه اش (ابو نواس) را کنیه‌ای یمنی می‌دانند». (ضیف، ۱۴۲۶ق/۳، ۲۲۰)

شاعر به گواهی تاریخ در دوسالگی و یا شش سالگی پدرش را از دست می‌دهد و مادرش، که اهوازی بوده، فرزند را از اهواز به بصره منتقل می‌کند و در آنجا شاعر را به عطاری می‌سپارد. محیط بصره از مراکز علمی و فرهنگی به شمار می‌رفته است و ابونواس نه تنها شعر و ادب که علوم قرآنی و حدیث و اخبار عرب و صرف و نحو را نیز می‌آموزد. گرچه او به شاعریت شهره است و از بین اغراض شعری «شعر باده است که ابونواس را به اوج شهرت رسانیده». (آذر نوش، ۱۳۷۳، صص ۶-۳۵۲) اما «تسلط اعجاب‌انگیز بر زبان عربی، لطافت ذوق و روانی طبع، ستیزه با سنتهای کهن عرب و گریز از قالبهای پیش ساخته، وابستگی به سنتهای هزار ساله ایرانی، گستاخی بی‌شرمی، از ابونواس... مردی افسانه‌ای ساخت». (همان، ۱۳۷۳، صص ۶-۳۵۲)

جایگاه دوستی در دیوان ابونواس

به طور کلی برقراری رابطه دوستی و انتخاب افراد شایسته در این رابطه، از اموری است که در دیوان ابونواس به آن اهمیت داده شده است و نگاهی اجمالی به این جنبه قبل از ورود به موضوع اصلی مقاله، یعنی یاران ابونواس در باده‌گساری، خالی از فایده نیست.

ایرانی بودن شاعر، علاوه بر محیط همزمان شاعر که به اختلاط مذاهب و فرهنگ‌ها و بالاخص فرهنگ ایرانی شهره است، جای تردید باقی نمی‌گذارد که موضوع دوستی یکی از عناوین سخنان حکیمانه شاعر را به خود اختصاص دهد؛

لا أَعِيرُ الدَّهْرَ سَمْعِي

لِيعِيُوا لِي حَبِيبَا

لا، وَلَا أَذْخِرُ عُنْدِي

لِلْأَخْلَاءِ الْعُيُوبَا

فإذا ما كان كوناً

قمتُ بالغيبِ خطيباً^۱

أحفظُ الإخوانَ كيما

يحفظوا مني المغيباً^۲

(ابونواس، ۱۹۹۸، ص ۸۲)

در اهمیت دوستی در حکمت‌های ایرانی می‌توان سخنان بزرگمهر، حکیم ایرانی، را متذکر شد که ویژگی‌های دوست را چنین بر می‌شمرد: عیب دوست خود را می‌پوشاند، آنچه را که نیکوست در حضور او انجام می‌دهد و آنچه را که نیکو نیست آشکار نمی‌کند. او را در هنگام سختی‌ها خوار و سبک نمی‌کند و به وقت رفاه و آسایش بر او رشک نمی‌برد. در مصیبت‌ها بر او شادمان نمی‌شود. راز خود را از او پنهان نمی‌کند و اسرارش را برملا نمی‌سازد. اموالش را از او دریغ نمی‌کند. (ابن مسکویه، ۱۳۵۸، ص ۳۹)

در بعضی از ابیات شاعر را در حال گلایه از به ظاهر دوستانی می‌بینیم که همچون مگسان گرد شیرینی، در مواقع سختی و مشقت به یکباره از شاعر روی گردانیده‌اند.

وأخ إن جاءني في حاجة

كان بالإنجاز مني واثقاً

وإذا فاجأته في مثلها

كان بالرد بصيراً حاذقاً^۳

(ابونواس، ج ۱، ۲۰۰۳، ص ۳۲۷)

وهمین تجربه تلخ زمینه‌ای را فراهم ساخته تا شاعر مخاطب خود را اندرز دهد تا نسبت به آنها که خود را دوست می‌نامند خوشبین نباشد؛

أَحْمَدُ اللَّهِ الَّذِي أَسْكَنَنِي دَارَ الْهَيَّوَانِ
وَجَفَّانِي كُلُّ مَنْ أُمَّلْتُهُ حَتَّى لِسَانِي^۵
لَا يَدُلُّنَّ عَلَى الْإِخْوَانِ بَعْدِي مَنْ رَأَى^۶
مَنْ أَجَادَ الظَّنَّ بِالنَّاسِ ذَهَابَ مَا دَهَانِي^۷
كَانَ لِي إِفْلَافٌ أَرْجِيهِ لِرَيْبِ الْحَدَثَانِ^۸
رُوحُهُ رُوحِي وَلَكِنْ يَحْتَوِينَا جَسَدَانِ
هَمُّهُ هَمِّي وَهَمِّي هَمُّهُ فِي كُلِّ شَأْنِ^۹
لَيْسَ يَعْصِينِي وَلَا أَعْصِيهِ مَا قَالَ كَفَّانِي^{۱۰}
فَجَفَّانِي حِينَ بَاهَيْتُ بِهِ رَيْبَ الزَّمَانِ^{۱۱}
تَرَكَ التَّصْرِيحَ بِالْهَجْرِ فَفَرَمَطَّتْ الْمَعَانِي
إِنَّ فِي التَّعْرِيفِ لِلْعَاقِلِ تَفْسِيرَ الْبَيَانِ^{۱۲}

(ابونواس، ج ۱، ۲۰۰۳، ص ۳۲۷)

در ابیاتی دیگر عقل و ادب را همواره دو ویژگی مهم برای کسی می‌داند که می‌خواهیم او را به عنوان دوست خود برگزینیم:

أَخْلَاءَ الرَّحَاءِ هُمْ كَثِيرٌ
وَلَكِنْ فِي السَّبَاءِ هُمْ قَلِيلٌ^{۱۳}
فَلَا يَفِرُّكَ خُلَّةٌ مِّنْ تُوَّاحِي
فَمَا لَكَ عِنْدَ نَائِبَةِ خَلِيلٍ^{۱۴}
وَكُلَّ أَخٍ يَقُولُ: أَنَا وَفِي^{۱۵}
سَوِيٍّ أَخٍ لِّهِ أَدَبٌ وَعَقْلٌ
فَذَاكَ إِذَا يَقُولُ هُوَ الْفَعُولُ^{۱۶}

(همان، ص ۳۳۷)

و اندرزهای نیاکان ما، پیوسته ما را از معاشرت با نادانان برحذر داشته است؛ چنانکه اردشیر، پادشاه ساسانی، می‌گوید: برای نفس هر خردمند اعم از پادشاه و رئیس و غیره، چیزی زیانبارتر از معاشرت با انسان‌های نادان و کم‌خرد نیست؛ که نفس همچنانکه با دوستی با خردمند و شریف اصلاح می‌گردد، از معاشرت با فرومایگان تباه می‌گردد و از فضیلت‌ها دور می‌گردد. و در ادامه این رابطه را به گذر بادی تشبیه می‌کند که چون از کنار رایحه معطر عبور کند همه جا را از بوی خوش آکنده می‌کند و آنگاه که از کنار ماده متعفن‌نی بگذرد، بوی نامطبوعش شامه را می‌آزارد. (المسعودی، ۱۳۴۶ق، ج ۱، ص ۱۵۱)

ابونواس همچنین بر این باور است که: آزمودن انسان‌ها قبل از قضاوت در مورد آنها به خوبی یا بدی، امری بسیار مهم است؛
 وَافَهُمْ - فِدَيْتَكَ - بَيْتاً سَائِراً مَثَلًا

مِنَ أَوَّلِ كَانِ يَأْتِي بِالْأَعَاجِيبِ:

لَا تَحْمَدَنَّ أُمَّرَأَةً حَتَّى تَجْرِبَهَا

وَلَا تَذُمَّنَّهُ مِنْ غَيْرِ تَجْرِبٍ^{۱۷}

(ابونواس، ج ۴، ص ۲۱۶)

آنچه مسلم است اینکه حافظه غنی شاعر از حکمت‌های ایرانی و روح حساس او نسبت به رفتار نابخردانه و غیر منصفانه دوستانش، او را واداشته تا مخاطب را از اهمیت این امر مهم اجتماعی آگاه سازد و مهمتر آنکه تقدسی که ابونواس برای شراب و مجالس باده‌گساری خود قائل است، دقت نظر او را در انتخاب یاران برای اینگونه محافل به مراتب افزایش داده است که در ادامه این موضوع مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

یاران باده‌گساری

با بررسی قصاید خمیری ابونواس می‌توان با تمدن و فرهنگ ایرانی که در جای جای آن حضور پررنگی دارد، بیش از پیش آشنا شد و یاران ابونواس در این میان سهم

عمده‌ای را در معرفی این فرهنگ به خود اختصاص داده‌اند. در حقیقت یاران باده‌گساری شاعر از عناصر بارز و در عین حال ایرانی خمریات ابونواس هستند که قلم جادویی شاعر، این عنصر را به خوبی پرورانده و جایگاه ویژه‌ای را در تابلوهای ایرانی و خمری نصیب آن کرده است.

این شاخصه مهم و مکمل، اکثر اوقات به اجمال و در قالب تعبیری چون «فتیان صدق»، «بنی الاحرار» و... بیان گردیده است ولی گاهی هم شاعر بهتر دانسته که ویژگی یاران ایرانی تبار خود را به تفصیل بیان کند و از جمله ابزارهایی که برای معرفی آنها استفاده کرده «قیاس» است، قیاس بین «بنو الاعاجم» و «عصبه عربیه»، چرا که ترازوی قیاس، ارزش کالاها را بهتر می‌نماید.

تفصیل خصایص یاران ایرانی را در قطعه‌ای سیزده بیتی از خمریات ابونواس می‌توان مشاهده کرد:

راح الشقی علی الربوع بهیم

والراح فی راحی فرحت أهیم^{۱۸}

بمزمزمین غدوا علی بسدفة

واللیل ملتبس الظلام بهیم^{۱۹}

متوقرین کلامهم ما یینهم

رمز یزمم خناهم مفهوم^{۲۰}

نادمتهم ارتاض فی آدابهم

والفرس عدوی سکرهم محسوم^{۲۱}

ولفارس الأحرار أنفُسُ أنفُسِ

وفخارهم فی عشرة معدوم^{۲۲}

قالوا: الصبوحُ فقلت: أكرم مشهد

طابت وطاب لها أخ وحمیم^{۲۳}

- فی روضة لعب النعيم بجوها
 ۲۴ فلهن فی خلل الدیار وُشومُ
 فعن الیمین جداول موشیة
 ۲۵ و عن الشمال حدائق و کرومُ
 وإذا أنادم عصابة عربیة
 ۲۶ بدرت إلى ذکر الفخار تمیم
 وعدت علی قیس وعدت قوسها
 ۲۷ سبیت تمیم و جمعها مهزوم
 و بنو الاعاجم لأحاذر منهم
 ۲۸ شراً فمنطق شرهم مزموم
 لا یبذخون علی التمدیم إذا انتشوا
 ۲۹ و لهم إذا العرب اعتدت تسلیم
 و جمیعهم لی حین أقعد بینهم
 ۳۰ بتسلیم و تهیب موسوم

(ابونواس، ج ۳، ص ۲۸۷)

در ابتدا شاعر از سرگردانی شاعر بینوایی سخن می‌گوید، پس او را به حال خود رها کرده و از واله و شیدایی خود نسبت به منش و وقار زمزمه کنندگان سخن می‌گوید. همانها که سخن به آرامی می‌گویند، برای مستی خود حدی قائلند^{۳۱}، نفسی شریف دارند در مجلس عشرت آنها خبری از فخر فروشی نیست. حال آنکه چون با یاران عرب منادمت می‌کند، تمیمیان از افتخاراتشان سخن به میان آورده و از هجوم بر قبیله قیس و کمان حاجب بن زراره را که نزد خسرو به گروگان نهاده بودند، از زمرة سلحشوری‌های خود به حساب می‌آورند.

ابونواس از جانب ایرانیان بیم خطر و گزند نمی‌برد و از سوی آنان شرّ و بدی‌ای احساس نمی‌کند؛ چرا که در حقیقت این مزدپرستان شرّ و بدی را مخلوق اهریمن می‌دانند و نیکی را رمز و شعار تدین خود به شمار می‌آورند، گویی گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک دروازه‌های ورود به مذهب اهورایی است؛ که «آئین مزدیسنا مبتنی بر سه رکن است: نخست هومته Humata (اوستایی) که در پهلوی هومنش Hu-manishn و به پارسی منش نیک یا اندیشه نیک گوئیم. دوم هوخته Huxta (اوستایی) که در پهلوی هوگبشن Hu-gubishn و به پارسی «گوش نیک» یا «گفتار نیک» گوئیم. سوم هورشته Hvarshta (اوستایی) که در پهلوی هوکش Hu-kunishn و به پارسی کنش نیک یا کردار نیک گوئیم». (محمد معین، ۱۳۳۸ / ۲، ۱۲۸)

آنها حتی نوشیدنشان هم همراه با ذکر اوراد خاصی است که شاعر آن را با «فمنطق ذکرهم مزموم» بیان می‌کند. بنو الاعاجم اهل تکبر نیستند حتی در حالت مستی، فروتنی و بزرگواریشان شاعر را به اعجاب و ستایش واداشته است.

شاعر با به کارگیری زیبایی‌های لفظی علاوه بر معانی بلند و ریشه دار در اعماق تاریخ، در حقیقت اثری ماندگار و هنری خلق کرده چنانکه می‌بینیم در مطلع قصیده، جناس تام مماثل بین راح (شراب) و راح (کف دست) برقرار است و نیز تکرار فعل مشتق از هیمان در پایان مصرع اول و پایان بیت که رد العجز علی الصدر نام دارد، به کار گرفته شده است.

راح الشقی علی الربوع یهیم

والراح فی راحی فرحت أهیم

(ابونواس، ج ۳، ص ۲۸۷)

در بیت ۵ بین أنفس و أنفس جناس محرف حاکم است و یا در بیت ۱۰ در جمله «وَعَدَّتْ عَلٰی قِيسٍ وَ عَدَّتْ قَوْسَهَا» بین الفاظ این دو فقره جناس اختلافی دیده می‌شود. ولی در حقیقت زیبایی اشعار ابونواس را باید در جای دیگری جستجو کرد. شاعر اگر چه برآستی در فنون هنری شعری مهارت و چیرگی خارق العاده‌ای دارد، اما

آزادمنشی این ایرانی متمدن فراتر از قیود بدیعی است و زیبایی شناختی‌اش امری فطری است؛ این نکته را دکتر شوقی ضیف در کتاب «الفن و مذاهبه فی الشعر العربی» یادآور شده و بیان داشته که ابونواس معانی و صورتهای نوی را ابداع کرد و درپاره‌ای از اشعارش به صنعت بدیع توجه داشته، اما بدیع را به عنوان مذهبی که بر بیت بیت قصایدش اعمال کند اتخاذ نکرده؛ چراکه اکثرا اشعارش را فی البداهه می‌سروده است. (شوقی ضیف، بی‌تا: ۱۷۷ و ۱۷۸)

او طالب زیبایی است و مجالس بزم خود را با الفاظ زیبا و خوشبوی خود گل آرای می‌کند. روح حساس او فخر و خودستایی را در محافل میگساری شبانه بر نمی‌تابد و افتخار به گرو گذاشتن یک کمان درنظر او بسیار مضحک و مخجل آرایش مجالس باده نوشی است.

قرآینی از این دست در جاهای دیگر از دیوان نیز وجود دارد، از جمله :

و لم ازل أتحسّأها بزمزمۃ

مع کلّ ذی شرف فی الفرس سکیت^{۳۲}

(ابونواس، ج ۳، ص ۷۲)

و یا:

تیرات عن أوائل أولینیا

بنی الأحرار أهل المکرمات^{۳۳}

(همان، ص ۷۳)

و ملاک‌های منادمان محافل عیش و عشرت را برمی‌شمرد که اولین آنها لاجرم ایرانی نژاد بودن است و بقیه هم به تبع ایرانی بودن در شرف، کرامت، آرام بودن، زمزمه گر بودن و آزادی و... خلاصه می‌شود.

این قصیده و نظایر آن که یاران را معرفی کرده و تعبیر فرس، أعاجم، احرار مستقیما در آنها وجود دارد دالّ بر این مطلب است که هر جای دیگر از دیوان که از ندیم و یار شایسته باده گساری سخن رود، منظور افرادی از نژاد ایرانی است. برای

روشن تر شدن مطلب اجمالاً به چند مورد اشاره می‌کنیم؛ ابتدا جالب است بدانیم که در نظر شاعر، نوشیدن شراب آئین و مذهب خاص خود را دارد و نابخردان شایستگی برخوردار از آن را ندارند:

و وَقُرَّ الكَأْسَ عَنْ سَفِيهِ

فَإِنْ آئِنَهَا الْوَقَارُ^{۳۴}

(ابونواس، ج ۳، ص ۱۳۹)

کرم از کرم و جود است و تنها متعلق به انسان کریم است :

و لَا تَسْقِ الْمَدَامَ فَتَى لَيْمًا

لَأَنْتَى لَا أَحَلَّ لِللَّيْمِ^{۳۵}

لَأَنَّ الْكِرْمَ مِنْ كِرْمٍ وَ جُودٍ

وَمَاءَ الْكِرْمِ لِلرَّجُلِ الْكَرِيمِ^{۳۶}

وَلَا تَجْعَلْ نَدِيمَكَ فِي شَرَابٍ

سَخِيفِ الْعَقْلِ أَوْ دَنَسِ الْأَدِيمِ^{۳۷}

وَنَادِمٍ إِنْ شَرِبْتَ أَخِيَا مَعَالٍ

فَإِنَّ الشَّرْبَ يَجْمَلُ لِلْقُرُومِ^{۳۸}

وَإِنَّ الْمَرْءَ يَصْحَبُ كُلَّ جَيْلٍ

وَيَنْسَبُ فِي الْمَدَامِ إِلَى النَّدِيمِ^{۳۹}

(همان، ص ۲۸۴)

یکی از مشخصه‌های مهم منادمان ابونواس «راستی» است :

وَفَتِيَانٌ صَدَقَ قَدْ صَرَفْتُ مَطِيهِمَ

إِلَى بَيْتِ خَمَّارٍ نَزَلْنَا بِهِ ظَهْرًا^{۴۰}

(همان، ص ۱۳۶)

و اختـرت إـخـوۀ صدق

من خیر هـذی العباد^{۴۱}

شـریفاً بـن شـریف

جـواداً بـن جـواد^{۴۲}

(ابونواس، ج ۳، ص ۱۲۲)

با توجه به مطلبی که در مقدمه ذکر شد، که ملاک «یارشناسی» در دیوان ابونواس را بر پایه قرآینی گذاشتیم که الفاظ فرس، أعاجم و احرار مستقیماً در آنها ذکر شده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که سجایایی چون راستی، خرد و عقل، شرافت و کرم از نمادهایی هستند که در مذهب مزدایی قابل تعریف و باز شناسی اند؛ به بیانی دیگر پذیرفته شدن در آئین خمر نواسی، مستلزم تهذیب اخلاق و منش و مزین شدن به شعائر دین زرتشتی چون گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، راستی و... است؛ خرد و عقل در اوستا جایگاه ویژه‌ای دارد، با توجه به اینکه خود کلمه مزدا به معنای داناست. (رک: محمد معین، ۱۳۳۸، ج ۱، صص ۲۳۳ و ۲۳۴)

صدق و راستی در یاران ابونواس

آشنایی با جایگاه راستی در مذهب مزدیسنا در حقیقت آشنایی با لایه های پنهانی از اشعار ابونواس است که صدق را مؤکداً از خصایص یاران باده‌گسار خود عنوان می‌کند. «در قدیم‌ترین آثار ادبی ایران باستان، یعنی کتب اوستا تنها راه کمال و یگانه وسیله اتصال به مبدأ، راه راستی شمرده شده، چنانکه در اوستا آمده است:

اَو. پنتو. یو. اشاهه Aevo Panto. yo. ashahe

یعنی راه یکی است و آن راه راستی است. در سیاحتنامه منسوب به فیثاغورث آمده است: «ایرانیان می‌گویند خداوند نورالانوار و روح راستی است و عقیده دارند تنها راهی که بدان می‌توان بدو تقرب جست راه راستی است. انسان فقط بوسیله راستی

می‌تواند شبیه به خدا شود، چنانکه مغان دربارهٔ خدای خود می‌گویند او روح راستی است». (معین، ۱۳۳۸ ج ۲، صص ۲۵۱ تا ۲۵۳)

قدم گذاشتن در راه راستی خود تنزهٔ روان را می‌طلبد؛ چنانکه: «بر طبق تعلیمات گاتها باید روان، خود را منزّه و شایسته سازد تا بتواند در راه راستی (اشا) قدم زند و بر اثر اکتساب صفات مقدس ایزدی یعنی منش پاک (وهومن) و قدرت معنوی و مطلوب (خشتره) و عشق و فداکاری (آرمتی) بتواند خویش را از مقام حیوانی و انسانی ترقی دهد و ذره وار از پرتو فروغ بی پایان یزدان برخوردار گردد». (همان، ج ۲، ص ۲۵۲)

راستی در مزدیسنا آنقدر مقدس است که اهورامزدا به آن خطاب شده؛ «ای اهورامزدا! ای اشای زیبا! ما خواستاریم آن چیزی را برای خود برگزینیم، و آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجا آوریم، که در میان اعمال موجود برای کارهای هر دو جهان بهترین باشد». (همانجا)

آزادگی در یاران ابونواس

ابونواس در ضمن برشمردن صفات و خلقیات یاران خود از آزادگی آنها سخن می‌گوید و چندین بار در خمربیات خود از ایرانیان به عنوان بنی الاحرار نام می‌برد، که چند مورد در ضمن مقاله گذشت اکنون به دو مورد دیگر اشاره می‌کنیم:

یا رب وقتِ طرقتنا بیت صاحبها

بفتیة کنجوم اللیل احرار^{۴۳}

(ابونواس، ج ۳، ص ۱۵)

در قصیده ای دیگر شاعر از دهقانی سخن می‌گوید که باده را درسرزینی پنهان ساخته که در آن از بدویت خبری نیست:

بلدة لم تصل کلبٌ بها طُنبَا

إلی خِباءٍ و لاعبسٍ و ذیبان^{۴۴}

لیست لُدْهَل و لا شَیْیانها و طنا

لکنها لبنی الأحرار أوطان^{۲۵}

أرض تبنی بها کسری دساکره

فما بها من بنی الرعاء إنسان^{۲۶}

«أحرار» در لغت به معنای آزادگان است اما آنگاه که پای ایرانیان در وادی حریت باز شود معانی رازآلود تاریخی مکشوف می‌شود که دانستنش زیبایی و ظرافت اشعار ابونواس را دوچندان می‌کند. داستان تاریخی احرار پارس حکایت از آن دارد که چون حبشی‌ها بر یمن مستولی شدند، سیف بن ذی یزن، پادشاه یمن، از انوشروان ساسانی مساعدت می‌طلبد. کسری با وزرای خود مشورت کرده، سرانجام به این نتیجه می‌رسند که زندانیانی را که مملکت طالب آسودگی از آنهاست، مسلح کرده و تحت فرماندگی وهرز دیلمی، که پیرمردی هشتاد ساله است، به یمن فرستند که در صورت پیروزی کشوری به ممالک ایران اضافه گردد و اگر سربازان مغلوب و کشته شوند جای نگرانی نیست که در حقیقت مردم از دستشان آسوده می‌گردند.

سربازان که هشتصد مرد جنگی بودند، سوار بر کشتی رهسپار یمن شدند. چون به ساحل رسیدند وهرز فرمان داد تا کشتی‌ها را بسوزانند و به سربازان ایرانی گفت که دلیل این کار این بوده که اگر مغلوب شدند کشتی‌ها مورد استفاده حبشی‌ها واقع نشود. سرانجام در نبردی که بین ایرانی‌ها و حبشی‌ها واقع می‌گردد حبشی‌ها شکست می‌خورند و وهرز دیلمی سیف بن ذی یزن را به پادشاهی یمن برگزیده و خود به ایران برمی‌گردد. بعد از مدتی سیف توسط دشمنانش کشته می‌شود و وهرز برای بار دوم از طرف پادشاه ایران همراه با چهار هزار مرد جنگی مأمور فتح یمن می‌گردد و بعد از تصرف از طرف انوشروان به حکومت یمن منصوب می‌شود. اولاد وی تا زمان ظهور پیامبر(ص) بر آنجا حکومت کرده و آخرین آنها باذان نام داشته است؛ اهالی یمن چون از ایران این مزدانگی و شجاعت را مشاهده کردند اولاد آنها را بنی الأحرار نام نهادند.

در مورد احرار روایت‌های تاریخی دیگری نیز وجود دارد از جمله اینکه اعراب ایرانی‌ها را احرار می‌نامیدند چراکه آنها افراد را به اسارت می‌گرفتند اما خود اسیر نمی‌شدند. (دهخدا، ج ۱، ص ۱۰۹۷) و یا اینکه ایرانیها خود را احرار و ابناء می‌نامیده‌اند و سایر ملل را برده و عبید می‌دانستند. (دهخدا، ۲۵۳۷، ج ۳، ص ۱۷۰۰)

فروتنی و خضوع در یاران

ولفارس الأحرار أنفَسُ أنفَسِ

و فخارهم فسی عشرة معدوم

وجمیعهم لی حین أقعد بینهم

بتدلل و تهیب موسوم

این دو بیت بیشتر به فروتنی و تواضع یاران ایرانی نژاد شاعر اشاره دارد که با مستندات قابل بررسی است. واژه حرّیت (آزادگی) علاوه بر معنای تاریخی‌ای که بیان شد، در بردارنده معنای خضوع نیز هست و در این رابطه دکتر محمد معین در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی چنین آورده: «... درخت سرو Cypre's از دیرباز علامت و نشانه ایران باستان بود، همچنانکه درخت بلوط نشانه ملت ژرمانی است، اینکه در قالیها، فرشها و غیره نقش سروهای شاخه برگشته بسیار دیده می‌شود بقایای آثار همان سنت ملی است. آزاد و آزاده و جمع آن آزادگان (و ترجمه آن به تازی: حر و احرار) لقبی است که به ایرانیان داده می‌شد. یکی از معانی آن خاضع است و می‌بینیم که یکی از معانی آزاد و آزاده، سرو یا نوعی از سرو است و صورت سرو یا سرو سرافکنده از زمانهای باستانی تا امروز در ابنیه و ظروف و جامه‌های پوشیدنی و گسترده‌ی ایرانی و جقه و تل تاج شاهان مثل رمز و نشان و نماینده ملی، به نظر می‌آید و چنین می‌نماید که حکایت از راستی و فروتنی می‌کند». (معین، ۱۳۳۸، ج ۲، صص ۵۴ و ۵۵)

در نامه تنسربه گشنسب خضوع و خشوع از سجایای ایرانیان و عامل استیلائی آنها بر اقوام دیگر برشمرده شده: «... بدانند که ما را معشر قریش قریش خوانند، و هیچ خلّت

و خصلت، از فضل و کرم، عظیمتر از آن نداریم که همیشه در خدمت شاهان خضوع و خشوع و ذلّ نمودیم، و فرمانبرداری و طاعت و اخلاص و وفا گزیدیم، کار ما بدین خصلت استقامت گرفت، و بر گردن و سر همه اقلیم بدین برآمدیم، و از این است که ما را خاضعین نام نهادند در دین و کتب، با دیگر مناقبی که ما راست، بهترین نامها، و دوستترین در اولین و آخرین ما، این بود تا چنان شدیم که حقیقت گشت ما را [که] این نام مذکر و واعظ ماست، و عزّ و مکرمت، و فخر و مرتبت، بدین نام بر ما باقیست، و ذلّ و مهانت و هلاک در تکبر و تعزّز و تجبر،...». (مینوی، ۱۳۵۴، ص ۷۴)

قدما ایرانشهر را بلاد الخاضعین می‌گفته‌اند و خاضعین ترجمه‌ای است از «ایریا» که نام قوم ایرانی است و آرمیتی رب النوع و مظهر کمال و ایریا به معنی مرد پارسا و فرمانبردار و فروتن است و قرینه آن دیوی است به نام ترومیتی که مظهر سرکشی و نافرمانی و بیشرمی است. (همان، ص ۱۷۳)

مستنداتی که بدان اشاره رفت گفته‌های ابو نواس را شفاف تر از قبل به ما می‌نمایاند و به تصاویر ترسیم شده از یاران، درخشش و وضوح را هدیه می‌کند؛ چرا که در واقع هر تصویری برگرفته از واقعیتی است و این موضوع در مورد ابو نواس که رئالیست زمانه خویش است، چشمگیرتر است.

نتیجه:

چنانکه اشاره شد: ابو نواس، حفظ حرمت شراب نواسی خود را مرهون رعایت آئینی می‌داند که هرکسی را به آن راهی نیست. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک سه رکن اصلی ورود به آئین باده‌گساری نواسی است. خرد، آزادگی و راستی از صفات مهم یاران باده‌گساری ابونواسند که هرکدام بر اساس بینشی مذهبی - تاریخی در قضاید ابونواس جای گرفته‌اند و بررسی قضاید از این رهگذر خواننده تیزبین و متأمل را با ابعاد دیگری از خمریات که در مواردی ناشناخته مانده است، آشنا می‌سازد؛ به گونه‌ای که او را وامی‌دارد تا در مورد ذهنیت از پیش ساخته‌اش که خمریات ابو نواس

را محض و خالی از معنا می‌انگاشت و به دیده انکار و نفی به آن می‌نگریست، تجدید نظر کرده و بنیانی تازه و بکر بر اساس مصالحی که خود اشعار در اختیارش می‌نهد بنا کند و این میسر نیست مگر با نگاهی نو و ذهنی باز به دور از پیش داوری و تقلید بی‌اندیشه از آراء گذشتگان.

توضیح:

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد با عنوان «الفرس فی دیوان ابی‌نواس» است؛ استاد راهنما: دکتر منصوره زرکوب.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- به مردم زمانه گوش نمی‌دهم که از دوست من عیب جویی کنند. [شاعر نسبت به سخن مردم درباره دوستانش توجهی ندارد].
- ۲- و عیب دوستانم را در نزد خود پنهان نمی‌کنم که وقتی آنها نیستند آن را آشکار کنم.
- ۳- دوستان خود را نگه می‌دارم تا آنها هم، وقتی من غایب هستم مرا نگه دارند.
- ۴- چه بسیار دوستانی که وقتی نیازی داشتند و به نزد من می‌آمدند، مطمئن بودند که من حاجتشان را برآورده می‌سازم، اما وقتی من برای حاجتی آنها را غافلگیر می‌کردم آگاهانه و بامهارت مرا از خود می‌رانند.
- ۵- شاعر با تمسخر می‌گوید: خدا راسپاس که مرا در خواری و مذلت قرار داد، و هر آنکه به او امید بسته بودم، مرا مورد ستم قرار داد حتی زبانم. (چه بسا شاعر از دوستان نزدیک خود به زبان تعبیر کرده است).
- ۶- بعد از من هر که مرا دید، [از آنچه بر من گذشت عبرت گیرد] و به دوستی با دوستان خود دل نبندد.
- ۷- هر که به مردم دل خوش دارد، گرفتار مصیبتی می‌شود که من شدم.
- ۸- دوستی داشتم که در برابر حوادث روزگار به او امیدوار بودم.
- ۹- هر دو یک روح بودیم در دو جسم، غم و غصه ما هم یکی بود.

- ۱۰- نه او با من از سر نزاع در می آمد و نه من از او نافرمانی ای می کردم، آنچه او می گفت مرا بس بود.
- ۱۱- اما آنگاه که در کشاکش حوادث روزگار به او مباحثات ورزیدم، او به من ظلم روا داشت.
- ۱۲- او از اینکه به صراحت از من دوری کند اجتناب می ورزید و من خود منظور رفتارش را فهمیدم؛ که تعریض و کنایه برای عاقل بسیار روشن است.
- ۱۳- دوستان به وقت آسایش و رفاه بسیارند، و در سختی ها اندکند.
- ۱۴- فریفته دوستی ها مشو که در سختی ها کسی در کنار تو نیست.
- ۱۵- و همه می گویند: ما به دوستی وفاداریم، اما آنچه را می گویند انجام نمی دهند.
- ۱۶- مگر دوستی که از ادب و خرد بهره مند باشد، که او هر چه را می گوید به آن وفادار است.
- ۱۷- جانم فدایت، این بیت مشهور را [بشنو] بفهم که از یکی از پیشینیانی است که شگفتی می آفرید، تا قبل از اینکه کسی را بیازمایی او را ستایش و یا نکوهش مکن.
- ۱۸- بدبخت شاعر [که بر حسرت خرابه ها شعر می سراید] همچنان بر سر منازل فرسوده سرگردان است و من، شراب به دست، در مستی خود غوطه ورم.
- ۱۹- به همراه یاران زمزمه گویی که در ظلمت و تاریکی بی امان شب بر من وارد شدند.
- ۲۰- همانها که با وقار و طمأنینه اند و کلامشان با رمز و اشاره هم قابل فهم است و بر یاوه گویی افسار می زند.
- ۲۱- ضمن همنشینی با یاران ایرانیم آداب و رسومشان را به کار بستم چون ایرانیان برای مستی خود حد و حدود قائلند.
- ۲۲- شریفترین اصل و تبار از آن ایرانیان آزاده و جنگجو است و فخر فروشی در مجالس آنها جایی ندارد.
- ۲۳- گفتند: شراب صبحگاهی. من نیز گفتم آن بهترین منظره‌ای است که هم خود نکوست و هم دوستان و برادران با آن طیب خاطر یافتند.
- ۲۴- [بزم می نوشی] در بوستانی بود که نعمت آن فراگیر بوده، آثارش در جای جای کوی و برزن دیده می شد.

۲۵- در طرف راست، جویهای پر نقش و نگار و در سمت چپ، باغها و تاکها خود نمایی می‌کنند.

۲۶- اما چون با گروهی عرب نژاد بیامیزم [تنها چیزی که می‌یابم این است که] قبیله تمیم به یاد آوری افتخاراتشان می‌شتابند آنگاه به سرعت به سراغ قبیله قیس رفته، کمان حاجب بن زراره را [که نزد خسرو گروگان نهاده بوند] از زمره سلحشوری های پر افتخارشان به حساب می‌آورند. شکست و اسارت باد بر بنی تمیم.

۲۷- اما ایرانیان، من از جانب آنها بیم شرّ و خطری نمی‌برم که آنها [حتی] نوشیدنشان هم همراه با زمزمه و دعاست.

۲۸- چون به مستی افتند، بر همنشین خود غرور و کبر روا نمی‌دارند و آنگاه که عرب می‌شورد، آنها بانگشان سلام است.

۲۹- چون در جمعشان در آیم همه را به خضوع و خاکساری مزین می‌بینم.

۳۰- بازتاب اعتدال دراموری چون باده نوشی را که از ویژگی‌های ایرانیان است می‌توان در کتب اندرزنامه ایرانی مشاهده کرد چنانکه از اندرزهای اوشنر داناست که چهار چیز مرد را زیانکارتر بود: بسیار خوردن می و شهوت نسبت به زنان و بسیار کردن بازی نرد و نخجیر بیش از اندازه. (رک: رحیم عقیفی، ۱۳۴۸/۶۰۷)

۳۱- و من همراه با ایرانیان پاک نژاد و آرام و باوقار، زمزمه بر لب، باده را سر می‌کشم.

۳۲- [شراب] میراث نیاکان آزاده و افتخار آفرین ماست.

۳۳- جام را از نادان باز گیر که وقار، منشی از آئین باده نوشی است.

۳۴- به پست و فرومایه باده نوشان که من آن را برای فرومایگان روا نمی‌دارم.

۳۵- تاک از بخشندگی و گشادگی سرشته است و تنها انسان بزرگوار، شایستگی نوشیدن آن را دارد.

۳۶- نادان و پلید را یار باده نوشی خود قرار مده.

۳۷- با نیکان، باده نوش که باده نوشی زیننده بزرگان اصیل است.

۳۸- انسان با هر گروه و طایفه‌ای می‌آمیزد و در باده نوشی، او منتسب به یار باده نوش خود است. (منظور شاعر این است که یار باده نوش باید نیک نژاد باشد؛ چرا که

آدمی صفات همنشین خود را می‌پذیرد. چنانکه برای شناختن یک فرد کافی است دوست و همنشین او را بشناسیم که اذا أردت أن تعرف المرء فاسأل عن قرينه. ۳۹- چه بسیار دوستان صداقت پیشه‌ای که ظهر هنگام، مرکبشان را به خانهٔ باده فروش راندم.

۴۰- و ۴۱- دوستان راستگو برگزیدم از بهترین مردمان که نسل اندر نسل پاک نژاد و بخشنده اند.

۴۲- چه بسیار که در خانهٔ باده فروش را همراه با جوانان آزاده و درخشنده رویی چون ستارگان شب کوبیدیم.

۴۳- در سرزمینی که قبایل کلب و عبس و ذبیان در آن خیمه برپا نکرده اند.

۴۴- قبایل ذهل و شیبان در آن جایی ندارند که این سرزمین موطن «بنی الأحرار» است.

۴۵- سرزمینی که خسرو در آن میکده‌هایش را به پا داشته و در آن احدی از بنی الرعاء نمی‌توان یافت.

منابع و مأخذ:

الف) کتابها:

- ۱- ابن مسکویه، ابوعلی، (۱۳۵۸)، الحکمة الخالدة، تحقیق عبد الرحمان بدوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲- ابونواس، الحسن بن هانی، (۲۰۰۳م)، دیوان، همراه باشرح حمزه اصفهانی، به کوشش اوالد واگنر، دارالمدی.
- ۳- ابونواس، الحسن بن هانی، (۱۹۹۸م)، دیوان، شرحه عمر فاروق الطّباع، بیروت، دار الأرقم بن أبی الأرقم، الطبعة الأولى.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، (۲۵۳۷)، امثال و حکم، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ چهارم.
- ۵- ضیف، شوقی، (بی‌تا) الفن و مذاهبه فی الشعر العربی، قاهره، دار المعارف، الطبعة العاشرة.
- ۶- ضیف، شوقی، (۱۴۲۶ق)، تاریخ الادب العربی، ذوی القربی، الطبعة الاولى.

- ۷- المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین، (۱۳۴۶ق)، مروج الذهب ومعادن الجوهر فی التاریخ، مصر، المطبعة البهیة المصریة.
- ۸- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم.
- ۹- معین، محمد، (۱۳۳۸)، مزدینا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۰- مینوی، مجتبی، (۱۳۵۴)، نامه تنسر به گشنسب، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

(ب) مقالات:

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، «ابونواس»، مندرج در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ش.
- ۲- عقیقی، رحیم، «اندرز اوشتر دانا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال پنجم، شماره ۴، ۱۳۴۸ش.
- ۳- فیاض، «احرار پارس»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره ۵ و ۶.

Some Aspects of Iranian Culture Represented in the Descriptions of Abu-Novas Companions

Maryam Akbari Musa Abadi
MA student of Arabic literature
Mansooreh Zarkoob, Ph.D
Isfahan University

Abstract:

Abu-Novas, an Iranian poet, is one of the famous poets of the Abbasid reign. His collected poems represent an amalgam of his contemporary cultures particularly Iranian culture to the point that they may be regarded as the main representative of the Iranian history and culture in the 2nd century A.H. This issue is mainly evident in his carousing poems in which he is free to go beyond the limits imposed on him such as the necessity for praising the Caliphs, writing whatever he likes. In such poems, he protests against the old Arabic traditions and prides since he was proud of being an Iranian poet.

Some aspects of the Aryan race are manifested through descriptions of his companions, the most important of which are freedom of spirit, honesty, modesty and wisdom.

Keywords: *Abu-Novas, carousing companions, freedom of spirit, honesty, modesty*